هو العلیم

کیفیّت نزول مقدّرات در شب‌های قدر

بیاناتی پیرامون سوهٔ مبارکهٔ قدر

مبانی اخلاق ـ مجلس دهم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

طهران، مسجد قائم روز ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری قمری

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللّه علىٰ أشرفِ السُّفراء المُكرَّمين

خاتَمِ الأنبياء و المرسلين، حَبيبِ إلٰه العالمين

أبىالقاسم محمّدٍ و علىٰ آله الطّيّبينَ الطّاهرينَ

و لعنةُ اللّه علىٰ أعدائِهم أجمعينَ من الآنَ إلىٰ يومِ الدّين

فضيلت قرائت سورهٔ قدر

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ * وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ * لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ * تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ * سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾.[1]

در روايات داريم:

كسى كه سورهٔ قدر را بلند بخواند، مانند كسى است كه شمشير به دست گرفته است و در راه خدا جهاراً جهاد مى‌كند؛ و اگر سورهٔ قدر را آهسته بخواند، مانند كسى است كه در راه خدا در خون خود [غلطيده و] شهيد شده است.[2]

كنايه از اينكه بلند خواندن و آهسته خواندن سورهٔ قدر، در هر دو حال داراى فضيلت است.

نزول دفعى قرآن در شب قدر بر قلب پيامبر در عالم مثال

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ﴾: «ما قرآن را در شب قدر نازل كرديم.»

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾: ضمير «هُ» به قرآن بر مى‌گردد، چون مرجعش روشن و معلوم است: ما قرآن را در شب قدر نازل كرديم. البتّه تمام قرآن در شب قدر بر قلب مبارک پيغمبر نازل شده است و بعداً مرتّباً و مفصّلاً در مدّت بيست و سه سال تدريجاً نازل شده است. آن قرآنى كه در شب قدر نازل شده است، قرآنى است كه از مقام حقيقت خود بر قلب پيغمبر نازل شده است؛ و آن قرآنى كه تدريجاً نازل شده است، قرآنى است كه از قلب پيغمبر به مقام عالم صورت ـ كه او را ملكوت أسفل و عالم مثال مى‌گويند ـ

---

[1] سوره قدر (۹۷).

[2] *الكافى*، ج ۲، ص ٦٢١.

توسّط جبرائیل امین به‌تدریج نازل شده است و پیغمبر اکرم مأمور به ابلاغ آن بودند.[1]

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ﴾؛[2] «قرآن را ما تکّه‌تکّه و جدا جدا بر تو قرائت کردیم تا اینکه با تأمّل و تأنّی، آیات آن را بر مردم قرائت کنی.»

بنابراین دو نزول از قرآن داریم: یک نزول دفعی و یک نزول تدریجی. نزول دفعی از عالم حقیقت و ملکوت أعلیٰ، به قلب پیغمبر است؛ و نزول تدریجی از قلب پیغمبر به عالم ملکوت اسفل می‌باشد، که آن را عالم صورت می‌گویند.

در اینجا مقصود همان قرآن محکم است که بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ چون می‌فرماید: ﴿ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.﴾ در یک شب، تمام قرآن بر پیغمبر نازل شد؛ چون می‌گوید:

﴿حمٓ * وَٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ * إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛[3]

«قسم به کتاب مبین * ما این کتاب مبین را در شب مبارکی فرستادیم.» ظاهر این است که همهٔ کتاب را فرستادیم، نه بعضی از کتاب را؛ چون به همهٔ کتاب قسم خورده است:

﴿وَٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ﴾؛ «قسم به کتاب مبین * ما این کتاب مبین را در شب مبارکی نازل کردیم.»

و کتاب مبین قرآن است؛ پس همهٔ قرآن در شب قدر نازل شده است.

بعضی از مفسّرین اهل‌تسنّن گفته‌اند:

مراد این است که ابتدای نزول قرآن در شب قدر بوده است و بعداً به‌تدریج بقیّهٔ قرآن نازل شده است.[4]

ولی خلاف ظهور این آیات مبارکات است.[5]

﴿إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِى لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب قدر فرستادیم.»

تشخّص و تعیّن مقدّرات عالم در شب قدر

شب قدر: یعنی شب تقدیر، آن شبی که تقدیرات بشر معیّن می‌شود، که در آن آیهٔ مبارکه می‌گوید:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛ «هر امری که در عالم باید صورت بگیرد، در آن شب مشخّص می‌شود و جدا می‌شود و مفصّل می‌شود و معیّن می‌شود.»

امر حکیم: همان مقدّراتی است که برای بشر معیّن و مشخّص می‌شود. برای توضیح این معنا یک مقدّمهٔ مختصر عرض می‌کنیم، و آن مقدّمه این است:

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نزول دفعی و تدریجی قرآن و فرق بین آن دو، رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۴۳ – ۳۴۶ و *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۹ – ۲۲.

[2] سوره إسراء (۱۷) آیه ۱۰۶.

[3] سوره دخان (۴۴) آیات ۱ ـ ۴.

[4] فخرالدّین رازی در *تفسیر الرّازی*، ج ۳۲، ص ۲۷؛ و جلال‌الدّین سیوطی در *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۱۵۸ این قول را به شعبی (عامر بن شراحیل ـ متوفّی ۱۰۹ هـ. ق) که از مفسّران اهل‌تسنّن و بزرگ‌ترین اساتید ابوحنیفه می‌باشد، نسبت داده‌اند.

[5] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اشکالات وارد بر این نظریّه رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۲۰.

مراتب عالم وجود

این عالم طبیعت که ما در آن زندگی می‌کنیم، هرچه در او به وقوع بپیوندد، دارای تشخّص و تعیّن است. چیز مبهم در اینجا ممکن نیست واقع شود؛ گرچه ممکن است که انسان علم به آن نداشته باشد و از نقطهٔ نظر ادراک ابهام داشته باشد، ولی در واقعیّتش ابهام نیست. بارانی که از آسمان می‌آید، برای ما مبهم است که چند قطره است و نمی‌دانیم؛ امّا واقعیّتش ابهام ندارد و بالأخره در عالم کون، قطراتش مشخّص است. بادهایی که می‌آید سرعتش برای ما ابهام دارد؛ ولی در عالم کون ابهام ندارد. هر چیزی که در خارج محقّق بشود، با تعیّن و تشخّص، ملازمه دارد.

عالم دیگری داریم که آن عالم از این عالم بالاتر است و آن عالم، عالم صورت است و در آنجا این تشخّص و تعیّنی که مشاهده می‌شود نیست. مِن باب مثال، اسم رفیق شما حسن‌آقا است و از اوّل مجلس تا آخر مجلس پیش شما نشسته است، و هیچ‌وقت جای حسن‌آقا، حسین‌آقا نیست و وجود حسن‌آقا به حسین‌آقا تبدیل نمی‌شود و حسن‌آقا بزرگ و کوچک نمی‌شود، و تشخّص خودش را حفظ می‌کند. امّا شما خواب می‌بینید که با حسن‌آقا دارید صحبت می‌کنید و مطالبی می‌گویید، یک‌مرتبه حسن‌آقا، حسین‌آقا می‌شود؛ یا دارید با حسین‌آقا صحبت می‌کنید، یک‌مرتبه حسین‌آقا بزرگ می‌شود؛ یا دارید صحبت می‌کنید، یک‌مرتبه تبدیل به یک بچّهٔ کوچک می‌شود و آن بچّهٔ کوچک تبدیل به مرغی می‌شود و آن مرغ تبدیل به یک انسان می‌شود. ما چقدر از این خواب‌ها دیده‌ایم؛ إلیٰ ما شاءاللَه! شما خواب تعریف می‌کنید: آقا من خواب دیدم که مثلاً در فلان‌جا دارم می‌روم و با امام علیه السّلام صحبت می‌کنم، و آن امام حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند، ولی در عالم خواب یک‌مرتبه مثل اینکه حضرت امام حسن بودند؛ ولی در عالم خارج، امیرالمؤمنین هیچ‌وقت قالب خارجی خود را به حضرت امام حسن تبدیل نمی‌کند، ولیکن در عالم خواب و عالم صورت ممکن است. یعنی یک عالَم حقیقی است و شما در این عالم که با آن حقیقت مواجه می‌شوید، بعضی از اوقات آن حقیقت به صورت امیرالمؤمنین صورت می‌گیرد، بعضی از اوقات به صورت حضرت امام حسن، بعضی از اوقات به صورت حضرت سیّدالشّهدا، و بعضی اوقات آن حقیقت به صورت انسان است، بعضی اوقات به صورت انسان دیگر است، بعضی اوقات به صورت مرغ در می‌آید، بعضی اوقات به صورت موجود دیگری در می‌آید؛ لذا تشخّص در آن عالم نسبت به این عالم کمتر است. در این عالم هرچه که پیدا بشود، ملازم با تشخّص است؛ ولیکن تشخّص در عالم صورت و عالم مثال این‌طور نیست.

از این بالاتر برویم، در ملکوت أعلیٰ أصلاً صورت نیست، عالم ملکوت أعلیٰ صورت ندارد و آنجا حقیقتی خارج از صورت است. مِن‌باب‌مثال، شما شجاعت، عفّت و محبّت را در خود حسّ می‌کنید، ولیکن این صفات شما صورت ندارد، زرد نیست، سرخ نیست، بوی خوش ندارد، طعم شیرین ندارد. مثلاً شما نمی‌گویید: شجاعت من شیرین است، امّا شجاعت رفیق من ترش است! محبّت من زرد است، امّا محبّت رفیق من سرخ است! از این حرف‌ها نمی‌زنید؛ زیرا که محبّت دارای کیف نیست تا اینکه این کیفیّات مختلف را به خودش بگیرد، آنجا معنا است و بس!

هر موجودی در این عالم، یک حقیقت ملکوتی دارد و ملکوت هم دو درجه دارد: یک ملکوت أسفل و یک ملکوت أعلیٰ. انسانی که در آنجا هست، یک صورت مثالی دارد و یک صورت ملکوت أعلیٰ که صورت عقلی او است. موجوداتی که در این خارج، لباس تحقّق می‌پوشند، از آن حقیقت به ملکوت اسفل نزول می‌کنند و از آنجا به اینجا. کارهایی که انسان در مدّت یک سال می‌کند و مقدّراتی که برای انسان از فقر و غنا و از مرض و صحّت و از موت و حیات و از علم و جهل و سایر چیزها در خارج، لباس تعیّن می‌پوشد، قبل از این، متعیّن نیست و بدون تعیّن است.

ثبوت حقیقت اشیاء و امور در لوح محفوظ، قبل از تشخّص و تحقّق خارجی

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ﴾.[1]

﴿مُّصِيبَةٖ﴾: یعنی آنچه به انسان إصابت می‌کند.

«هرچه به شما برسد، هرچه که باشد، قبل از اینکه به شما اصابت کند، حقیقت آن مصیبت در نزد ما، در کتاب، در لوح محفوظ، در عالم محووإثبات و در آن عالَمَین است.» ﴿مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ﴾؛ بَرء: یعنی تراشیدن؛[2] بَرءُ القلم: وقتی خطّاط قلمنی را برمی‌دارد که بتراشد، قبل از اینکه بتراشد و مشخّص کند، این قلم قابلیّت دارد به هر شکلی تراشیده بشود: قلمِ درشت بشود، ریز بشود، فاق داشته باشد، فاق نداشته باشد، خطّاط قدری پشتش را بگیرد، نگیرد، میدانش بلند باشد، کوتاه باشد، وقتی می‌خواهد قط بزند، چپ قط بزند یا راست، اینها دیگر خصوصیّاتی است که قلم‌تراش‌ها و خطّاط‌ها می‌دانند. وقتی انسان این قلم را نتراشیده است، این قلم قابلیّت هرگونه تراشی دارد؛ ولی وقتی تراشید و مشخّص شد و کنار گذاشت، دیگر قابلیّت طور دیگر شدن را ندارد. هرچه واقع بشود، ﴿مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ﴾، «قبل از اینکه ما بتراشیم و قالب‌گیری کنیم و مشخّصش کنیم» حقیقتش در نزد ما است و در کتاب است، بعد ما او را بَرْی می‌کنیم و می‌تراشیم و مشخّص می‌کنیم و دست شما می‌دهیم.

یا از بَرْیُ القَداء است. قدا: به معنای آن تیری است که در چلّهٔ کمان می‌گذارند و به طرف دشمن پرتاب می‌کنند. سَرِ این تیر که از اوّل تراشیده نیست، آن را می‌تراشند و بعداً در نوك آن پیکانی قرار می‌دهند یا نمی‌دهند. این تراشیدن سرِ تیر به این کیفیّت مخصوص را بَریْ یا بَرء می‌گویند، که همزه تبدیل به یاء می‌شود و بریْ هم می‌گویند؛ مثل بایع و بائع که هر دو درست است.

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ﴾؛ «هرچه در نفس‌های شما و در روی زمین به شما برسد، حقیقت آن قبل از اینکه آن را مشخّص و معیّن کنیم و قالب

---

[1] سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

[2] *المحیط فی اللّغة*، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ *لسان العرب*، ج ۱٤، ص ۷۰.

بزنیم و در خارج محقّقش کنیم، پیش ما است.»

﴿لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ﴾؛[1] «(تا بدانید که هرچه هست راجع به ما است و) زیاد تأسّف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است و زیاد خوشحال نشوید از آنچه به دست شما خواهد آمد.» زیرا ربط و استنادی به شما ندارد؛ قبل از اینکه به شما برسد، مشخّصات و معیّنات و محدّداتش پیش ما تمام شده است؛ به شما چه مربوط است؟! ما چیزی را مقدّر می‌کنیم و می‌فرستیم، و به شما ضرری یا منفعتی می‌رسد.

تغییر و تبدّل مقدّرات در عالم مثال

مقدّرات انسان یك زمینه دارد؛ حقیقت این مقدّر از عالم ملکوت أعلیٰ که صورت ندارد، به عالمی که دارای صورت است می‌آید و آن عالمی هم که دارای صورت است، جهات ابهام دارد و عوض می‌شود؛ مثلاً آقای زید تبدیل به آقای عَمرو می‌شود، انسان با آقای عمرو دارد صحبت می‌کند، یك‌مرتبه می‌بیند تبدیل به کرسی شد، آن کرسی تبدیل به میوه شد! این قضایا خیلی عجیب است! چیزی برای انسان مقدّر می‌شود و بعد می‌بینیم مقدّرات عوض شد! عجب، تقدیر انسان این بود، چگونه آن شد؟! چگونه انسان در عالم خواب دارد با زید صحبت می‌کند، یك‌مرتبه می‌بیند زید تبدیل به عمرو شد؛ روی زمین دارد حرکت می‌کند، یك‌مرتبه می‌بیند با ماشین دارد حرکت می‌کند، بدون اینکه از زمین پا در ماشین گذاشته باشد؛ ماشین همین‌طور دارد می‌رود، یك‌مرتبه می‌بیند ماشین کشتی است، می‌گوید: آقا نفهمیدم، یك‌مرتبه دیدم ماشین کشتی شد، ولی من کشتی سوار نشده بودم! باز کشتی دارد می‌رود، یك‌مرتبه می‌بیند کشتی روی هوا دارد می‌رود؛ در خارج کشتی در آب راه می‌رود، امّا در آن عالم کشتی می‌تواند روی هوا هم راه برود. اینها تغییرات و تبدّلاتی در تقدیر است و همه هم درست است، طابِقُ النّعلِ بالنّعل؛ و براهین فلسفی هم بر کیفیّت عالم مثال وکیفیّت تحقّقات آن قائم است.

این موجوداتی که در این عالم هستند، یک اصلی دارند، اصلش از عالم معنا به ملکوت نزول می‌کند، و از ملکوت به همین ملکوت اسفل و عالم صورت که از تشخّص و تعیّن جدا است، نزول می‌کند، و از آنها پایین‌تر می‌آید و یک تشخّصی پیدا می‌کند که آن را آسمان دنیا می‌گویند؛ یعنی آن ملکوتی که از همهٔ ملکوت‌ها پایین‌تر است و پایین‌تر از او دیگر تشخّصی نیست. اگر بخواهد از آن هم پایین‌تر بیاید، همین موجودات خارجی می‌شود؛ لذا در بعضی از روایات داریم:

کیفیّت تشخّص و تعیّن مقدّرات در شب‌های قدر

[1] سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

شب قدر شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوّم است؛ گفته‌اند: «اصل نزول در شب نوزدهم، إبرام و إحکامش در شب بیست و یکم و امضایش در شب بیست و سوّم است.»[1]

یعنی شب بیست و سوّم مطلب دیگر تمام می‌شود و هرچه امضا شد دیگر همان است؛ این وجه جمع است برای اینکه چگونه در بعضی از روایات، شب نوزدهم یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوّم را شب قدر قلمداد کرده‌اند،[2] و در بعضی از روایات همهٔ اینها را شب قدر گرفته‌اند.[3]

گفته‌اند: «در تمام این شب‌ها به عبادت مشغول باشید.»[4] چون شب، شب شریفی است، شب تقدیر است؛ تمام این خصوصیّات از آن عالم، خدمت امام می‌آید ـ ولو اینکه آن عالم هم حقیقتش امام است، امّا از آن عالمِ حقیقتِ امام به قلب امام نزول می‌کند، کما اینکه پیغمبر اکرم حقیقت قرآن است، ولیکن قرآن از آن مقام حقیقتش بر قلب پیامبر نزول می‌کند، از یک درجه بر درجهٔ دیگر ـ و مقدّرات بر آسمان دنیا نزول می‌کند، که همین عالم صورت و تصوّرات و عالم برزخ و مثال امام علیه السّلام است.[5] آن عالم، عالم خیلی بزرگی است، صدها هزار برابر بزرگ‌تر است از این عالمی که ما در آن داریم زندگی می‌کنیم. عجایبی دارد، غرایبی دارد، ملکات و شکل‌های خاصّی دارند، گفتگوها در آنجا خیلی عجیب و غریب است، کیفیّت نزول آن خدمت امام خیلی عجیب و غریب است؛ و افرادی که به مقام امامت رسیده‌اند یا به مقام تقوای کامل رسیده‌اند و ملائکه بر آنها نازل می‌شوند، طبق آیهٔ قرآن از آن معانی درک می‌کنند:

اطّلاع ائمّهٔ اطهار و اولیای کامل الهی بر سرّ قدَر و عالم تقدیر

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ * نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾.[6]

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و براساس ایمان استقامت دارند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند که: خوف و حزنی نداشته باشید!»

یعنی آنها را به قَدَر متّصل می‌کنند و بر عالم قدَر و سرّ قدَر اطّلاع پیدا می‌کنند؛ چون گفتیم:

﴿مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ * لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡ﴾.[7]

«آن که بر سرّ قدَر اطّلاع داشته باشد، اگر چیزی از دستش برود، محزون نمی‌شود و اگر چیزی به او

---

[1] *الکافی*، ج ٤، ص ١٥٩.

[2] *همان*، ص ١٥٦.

[3] *همان*، ص ١٥٨ و ١٦٠.

[4] *همان*، ص ١٥٦.

[5] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به *الله شناسی*، ج ٢، ص ١٦٦ ـ ١٧٧؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ٣، ص ١٩٤ ـ ١٩٦ و ٣٤٩ ـ ٣٥٢.

[6] سوره فصّلت (٤١) آیه ٣٠ و ٣١.

[7] سوره حدید (٥٧) آیه ٢٢ و ٢٣.

برسد، خوشحال نمی‌شود؛ چون می‌داند هیچ به دست او نیست، هرچه هست به دست پروردگار است و خود به اندازهٔ سر سوزنی دخالت ندارد.»

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾؛ «این افرادی که در ایمان پا فشاری و استقامت کردند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و آنها را بشارت به این دو صفت می‌دهند:»

﴿أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ﴾؛ «خوف نداشته باشید، حزن هم نداشته باشید!»

یعنی مطلب از این قرار است که بر آنها عالم قدَر و نزول قدَر را ارائه می‌دهند. بعد می‌گویند:

﴿نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾؛ «ما ملائکهٔ آسمانی و فرشتگان عالم قدس، رفیق و ولیّ شما هستیم، با شما مهربانیم، هر کاری از دستمان برمی‌آید برای شما می‌کنیم و هرچه لازم داشته باشید ما در تحت اختیار شما می‌گذاریم.» از این آیه استفاده می‌شود که وصول به مقام ایمان و استقامت در ایمان، ملازمهٔ با رؤیت ملائکه دارد، بالأخص در شب‌های قدر.

افضلیّت شب قدر از هزار ماه

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب قدر بر پیغمبر نازل کردیم.»

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ﴾؛[1] «ما قرآن را در شب خیلی مبارکی نازل کردیم.»

﴿وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ﴾؛ «ای پیغمبر، می‌دانی لیلةالقدر چیست؟»

﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ﴾؛ «خیلی مهم است؛ این یک شب از هزار ماه بهتر است!»

چگونه یک شب از هزار ماه بهتر است؟ شما در دوران مدّت عمرتان دیده‌اید که ممکن است لحظات کوتاهی بر شما گذشته باشد که در کیف و مسرّت و لذّت بسر برده باشید و آن ساعات کوتاه به اندازهٔ مدّت عمر برای شما نتیجه داشته باشد؛ معنی ﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ﴾ این است.

پیغمبر دیدند که بعضی از افرادی که در اُمم سابقه از بنی‌اسرائیل بودند، هزار سال شمشیر حمایل می‌کردند و در راه خدا جهاد می‌کردند؛ لذا پیغمبر به پروردگار عرضه داشتند:

پروردگارا، عمر امّت من که کوتاه است، اعمال و تکالیف آنها هم که کم است و مانند امم سابقه، تکالیف زیادی ندارند؛ پس عوض آن بهره‌هایی که اینها در این مدّت‌های بلند می‌بردند، چه به امّت من می‌دهی؟

خطاب رسید:

زمان کوتاه است و عمل کم است، امّا کیفیّت عالی است؛ ما به آنها یک شب قدر می‌دهیم، که شب قدر ﴿خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ﴾؛ «از هزار ماه بهتر است!»[2]

پیغمبر چُرتشان برده بود، شب در عالم رؤیا دیدند که بر منبر ایشان بنی‌امیّه به شکل بوزینه و میمون

---

[1] سوره دخان (٤٤) آیه ٣.

[2] *مجمع البیان*، ج ١٠، ص ٧٨٩.

بالا می‌روند و پایین می‌آیند، و تمام این پلّه‌های منبر پیغمبر را بوزینه‌ها گرفته‌اند و مدام بالا می‌روند و پایین می‌آیند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند؛ یعنی از اسلام به قهقرا و همان آداب جاهلیّت برمی‌گردانند. پیغمبر از خواب بیدار شدند و خیلی متأثّر شدند. خواب، خواب تأثّرآمیزی بود. «مازال کَئیبًا حَزینًا؛ همین‌طور پیغمبر به حال غصّه و حزن بود» تا جبرائیل نازل شد:

السّلامُ علیك یا رسول‌اللّه، ما لی أراك کئیبًا حَزینًا؟ «چرا این‌طور شده‌ای؟»

پیغمبر فرمودند:

ای برادر من جبرائیل! من دیشب هم‌چنین خوابی دیدم که روی این منبر، بوزینگان بالا می‌روند و پایین می‌آیند و همهٔ پلّه‌های منبر را گرفته‌اند و مردم را به قهقرا و به جاهلیّت برمی‌گردانند.

جبرائیل گفت: «من خبری ندارم؛ می‌روم تا خبر بیاورم.» به مقام قدس عزّ ربوبی صعود کرد و برگشت و این آیه را آورد:

﴿أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَٰهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ * مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ﴾؛[1]

«ای پیغمبر، اگر ما اینها را سالیان درازی از همین لذّات و شهوات فانی دنیا متمتّع کنیم * و بعداً گزند و نتیجهٔ اعمال زشت آنها به آنها برسد * این تمتّع و شهواتی که در دنیا به‌عنوان لذّت بردند، برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد!»

﴿إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِي لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ * وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ * لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ ما به عوض آن، برای تو لیلةالقدر قرار دادیم که لیلةالقدر از هزار ماه بهتر است. این لیلةالقدر برای امّت تو است و برای هیچ‌یک از امم سابقین نبوده است.[2]

مدّت حکومت بنی‌امیّه تقریباً هشتاد و چهار سال بوده است، که حدود هزار ماه می‌شود.[3] مدّت حکومت بنی‌امیّه هزار ماه است[4] و ﴿لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾، ما به امّت تو یک شب می‌دهیم که در این یک شب، تمتّعات و لذّات و بهره‌هایی که مردم برمی‌دارند بیشتر از هزار ماه است؛ علاوه بر اینکه آن تمتّعات مادّی است و در این یک شب بیش از هزار ماه تمتّعات معنوی و روحانی.

علّت فضیلت و ترغیب بر شب‌زنده‌داری و عبادت در لیلةالقدر

یک شب می‌دهیم ولی عجب شبی! شبی است که تمام درهای بهشت را باز کرده‌اند، شب نزول

---

[1] سوره شعراء (٢٦) آیات ٢٠٥ ـ ٢٠٧.

[2] *الکافی*، ج ٤، ص ١٥٩، با قدری اختلاف.

[3] *امام شناسی*، ج ١٤، ص ٢٤٧:

«مراد از هزار ماه، مدّت دولت بنی‌امیّه می‌باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می‌باشد.»

[4] *مروج الذّهب*، ج ٣، ص ٢٣٤؛ *تفسیر الرّازی*، ج ٣٢، ص ٣١؛ *امام شناسی*، ج ١٤، ص ٢٤٧؛ ج ١٧، ص ٣٤٢، تعلیقه.

مشیّت و ارادهٔ پروردگار در عالم کائنات است، و تصرّف در موادّ کائنات در این شب به اختیار امام است! کجا این قدرت قابل قیاس با قدرت‌های تاریخی و حکومت‌های خارجی است که بنی‌امیّه در چند سال معیّن در بین مردم می‌کرده‌اند؟! حکومتی که ناشی از شهوت و آرای نفس و خیالات باطل است و دنبال آن، عذاب‌های سختی که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد.

ما به امّت تو لیلةالقدر دادیم؛ شب تاج‌گذاری و بر تخت نشستن امام هر زمانی در عالم معنا. ملائکه در زمان پیغمبر خدمت خود پیغمبر نازل می‌شدند، در زمان امیرالمؤمنین خدمت امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن خدمت امام حسن و همین‌طور در زمان هریک از اولیایی که دارای مقام امامت بودند، ملائکه خدمت آن امام می‌آمدند؛ تا زمان امام زمان که هر شبی از شب‌های لیلةالقدر از اوّل غروب تا اذان صبح، تمام ملائکهٔ رحمت با جبرئیل و با روح، نازل می‌شوند.[1] این شب، یک شب روحانی است؛ انسان یک شب عبادت می‌کند، ثوابش از هزار ماه عبادت بیشتر است![2] علّت اینکه در روایات این‌همه ترغیب بر شب قدر می‌کند و اولیا و صالحین و مخلِصین در تمام مدّت سال برای شب قدر انتظار می‌کشیدند و اصلاً دعا می‌کردند که خدایا، اگر در امسال موت ما را مقدّر کرده‌ای، بگذار شب قدر را درک کنیم و بعد بمیریم، و تشنهٔ شب قدر بودند، این است که این یک شب عبادت، ثواب هزار ماه عبادت را دارد، یک اللَه اکبر گفتن در این شب مثل این است که انسان در هزار ماه اللَه اکبر گفته است، یک روزه گرفتن مثل این است که هزار ماه روزه گرفته است، یک خط آیهٔ قرآن خواندن، مثل این است که هزار ماه آیهٔ قرآن خوانده است! عجیب روایاتی است! اگر کسی می‌خواهد روایاتش را خوب ببیند و بفهمد که چه خبر است، تمام روایات را تفسیر *مجمع البیان*،[3] *تفسیر صافی*[4] و *تفسیر برهان*[5] جمع کرده است، بالأخص *تفسیر برهان*.

بنابراین تعجّب نکنید که چه مناسبتی است بین آن افرادی که شمشیر به کمر می‌بستند و در راه خدا هزار ماه یا هزار سال جهاد می‌کردند، و این شخصی که یک شب برای خدا قیام می‌کند! تمام آن معانی در این هست! «بکم فتَح اللَه؛[6] این راهی است که پیغمبر باز کرده است.» همهٔ اینها از برکات پیغمبر است؛ دریچه را باز کرد و نور به عالم إفاضه شد. یک بچّه مکتب می‌رود و یک سال درس می‌خواند؛ امّا یک بچّهٔ دیگر شش سال مکتب می‌رود و درس می‌خواند، ولی به اندازهٔ آن یک سال نمی‌فهمد! افراد بشر مگر یک قسم

---

[1] رجوع شود به *الکافی*، ج ۱، ص ۲٤۸؛ *کفایة الأثر*، ص ۲۲۰.
[2] *تفسیر القمّی*، ج ۲، ص ٤۳۱.
[3] *مجمع البیان*، ج ۱۰، ص ۷۸٦ – ۷۹۰.
[4] *تفسیر الصّافی*، ج ۵، ص ۳۵۱ – ۳۵۳.
[5] *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ٦۹۹ ـ ۷۱۵.
[6] *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ٦۱۵، فرازی از زیارت جامعهٔ کبیره.

هستند؟! شخصی تیز هوش است، سرعت انتقال دارد، حافظه‌اش قوی است، استعدادش قوی است، ولی شخصی کند است؛ شخصی به یک شب می‌رسد و شخصی به هزار ماه هم نمی‌رسد. پس تعجّب نکنید که خداوند برای امّت پیغمبر آخر زمان افاضه‌ای کرده است که در اثر یک شب عبادت، آن‌قدر بهره‌های روحانی و معنوی ببرند که امم سابق در بیش از هزار ماه نمی‌توانستند این را ببرند![1] چرا ﴿لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؟ آیه تفسیر می‌کند و علّتش را بیان می‌کند:

تنزّل تقدیر عالم در شب قدر هر سال

﴿تَنَزَّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا﴾؛ «ملائکه و روح (که موجودی اعظم از ملائکه و اعظم از جبرائیل است) در این شب نازل می‌شوند.»

تَنَزَّلُ اصلش، تَتَنَزَّلُ است که مضارع است؛[2] و این دلالت می‌کند که شب قدر، شبی نبوده است که در زمان پیغمبر تمام شده باشد، بلکه دائماً این شب قدر در هر سال استمرار دارد.

﴿مِّن كُلِّ أَمْرٍ﴾؛ «از آن عالم امر نازل می‌شوند، و هر امر و ملکوتی را از آن عالم امر با خود پایین می‌آورند و صادر می‌کنند.»

﴿إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾؛[3] در مقابل امر پروردگار که در آن عالم قالب‌زده، متعیّن و متشخّص نیست؛ این ملائکه و جبرائیل و روح ـ که با آن عالم تجرّد سنخیّت دارند ـ نازل می‌شوند و از آن امر، با خود به آسمان دنیا می‌آورند و اینجا قالب می‌زنند و مشخّص می‌کنند و قدَر می‌کنند، یعنی اندازه‌اش را مشخّص و معیّن می‌کنند، و به این مناسبت می‌گویند: لیلةالقدر. قَدْر و قَدَر یک معنا دارد و از مادّهٔ تقدیر است؛ یعنی معیّن کردن و مشخّص کردن،[4] که در این شب همه چیز مشخّص می‌شود.

لیلةالقدر شب ظهور و بروز عظمت امام علیه السّلام در عالم ملکوت

﴿سَلَٰمٌ هِىَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ﴾؛ «این شب، سلام است.» سلام: یعنی خالی بودن و عاری بودن از هر گزند و ناراحتی و مرض جسمی و روحی، و به إطلاق و سعه‌ای که انسان در این حال پیدا می‌کند، سلام می‌گویند. سلامٌ علیکم یعنی مطمئن باش که از ناحیهٔ من به شما بدی نمی‌رسد!

﴿سَلَٰمٌ هِىَ﴾؛ «این شب، سلام است.»

یعنی در این شب، بدی نیست، جهنّم نیست، معصیت نیست، کفر نیست، تاریکی نیست، شیاطین

---

[1] *الدُّرّ المنثور*، ج ٦، ص ٣٧١.

[2] *إعراب القرآن*، نحاس، ج ٥، ص ١٦٦.

[3] سوره یس (٣٦) آیه ٨٢. *امام شناسی*، ج ١، ص ١٣٢:
«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی‌که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید: هست شو! پس هست می‌شود.»

[4] *النّهایة*، ابن‌أثیر، ج ٤، ص ٢٢؛ *مجمع البحرین*، ج ٣، ص ٤٥٠.

نمی‌توانند سراغ افراد بیایند؛[1] چون شب قدرت و عظمت و بروز و ظهور امام، در عالم ملکوت است. همهٔ شیاطین در بیغوله‌های خود و در تاریکی‌ها مخفی شده‌اند. شب، شب نور است؛ از اوّل غروب که این شب شروع می‌شود و ابتدای شب است، نور از آسمان می‌آید و ملائکه نزول می‌کنند تا:

تداوم آثار و افاضات رحمانیّت و رحیمیّت لیلةالقدر تا انتهای روز

﴿حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾؛ «تا هنگامی که فجر طالع می‌شود و سپیدی، آسمان را فرا می‌گیرد، شب قدر است.»

در روایات داریم: هر شبی که عزیز است، روز آن شب هم به دنبال آن شب، همان حکم را دارد. روز نیمهٔ شعبان حکم شب نیمهٔ شعبان را دارد، روز جمعه در فضیلت به دنبال شب جمعه است، و روز قدر به دنبال شب قدر است.[2] بنابراین ﴿سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾ برای کیفیّت نزول ملائکه در شب قدر است، امّا آثار رحمانیّت و رحیمیّت در روز قدر هم به دنبال آن افاضاتی که از سر شب تا به صبح شده است، تا هنگام غروب ادامه دارد و واقعاً هم شب خوبی است! إن‌شاءاللَه خداوند علیّ أعلیٰ مقدّرات ما را در این شب آن‌طور تقدیر کرده باشد که مورد رضا و پسند او است!

سبب إعراض پیامبر و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام از ریاسات دنیوی و نعمت‌های مادّی

جبرائیل نازل شد و به پیغمبر خبر داد که: «ای پیغمبر، بنی‌امیّه از این منبر بالا می‌روند!» و پیغمبر مازالَ کَئیبًا حَزینًا حَتّیٰ نَزَلَ هذه السّورَة: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ * وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ﴾. ای پیغمبر، این دنیا به چه درد تو می‌خورد؟! تو برای این دنیا آفریده نشده‌ای و این مقاماتی را که خدا به تو داده است، برای لذّت‌رانی و سورچرانی و برای دنیا نیست! ﴿أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ * ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ * مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ﴾![3] تو برای جای دیگر و عالم دیگری هستی، علیّ بن أبی‌طالب برای این عالم نیست، دخترت زهرا برای این عالم نیست، فرزندان تو برای این عالم نیستند؛ اینها برای جاهای دیگری هستند. ما برای آنها شب قدر قرار دادیم، یعنی چشم امام حسن، چشم امام حسین و چشم اولاد تو را به آن عالم باز کردیم، و وقتی به آن عالم باز شد، دیگر نعمت‌های این دنیا در نزد آنها صفر است، مشقّات و مسائلی که در این دنیا می‌بینند برای رضای خدا است و برای آنها لذّت‌بخش است. آنها دنبال جهاد می‌روند، نه اینکه جهاد دنبال آنها حرکت می‌کند؛ دنبال انفاق و دست‌گیری از ضعفا و أیتام می‌روند، نه اینکه به‌واسطهٔ عرض حاجت، در مضیقه قرار گیرند و مأخوذ به حیا شوند و حاجت کسی را برآورده بکنند!

---

[1] رجوع شود به *مفردات ألفاظ القرآن*، ص ٤٢١؛ *مجمع البیان*، ج ١٠، ص ٧٩٠.

[2] *تهذیب الأحکام*، ج ٤، ص ٣٣١.

[3] سوره شعراء(٢٦) آیات ٢٠٥ ـ ٢٠٧.

آن کسی که چشمش به اسرار عالم ملکوت باز شده است، دیگر برای دنیا ارزشی قائل نیست، و واقعاً هم مطلب همین‌طور است! آخر آن کسی که مثلاً فیروزهٔ درجهٔ أعلای نیشابوری که هر قیراطش مبالغی قیمت دارد، به دست او می‌رسد و می‌شناسد، هیچ آن را رها می‌کند و به میدان مال‌فروش‌ها برود و یکی از این مهره‌هایی که به گردن بعضی از حمارها می‌بندند، سوا کند و به دستش ببندد و یا سر انگشتر بگذارد؟! اگر این کار را بکند که صحیح نیست! سراغ آن هم نمی‌رود. کسی که مزّهٔ گوشت خالص و طیّب و طریّ[1] را چشیده است، دنبال مردار و جیفه نمی‌رود؛ جیفه خوراک سگان است که دسترسی به آن گوشت‌های طیّب و طاهر ندارند، و حسّشان هم برای درک آن گوشت‌های تازه نیست. ریاست‌های دنیا، شهوات دنیا و لذّت‌های دنیا که منغمر در معاصی است، برای افرادی است که بویی از عالم ملکوت و رحمت نبرده‌اند. اگر دریچه‌ای از آن عالم به قلب آنها باز بشود، به هزار هزار برابر از این معاصی توجّه نمی‌کنند! لذا خداوند برای پیغمبرش که بهترین موجود است، چنین مقدّر کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در *نهج البلاغه* خطبهٔ خیلی عجیبی دارند، و در آنجا می‌گویند:

ای انسان با انصاف، ببین خدا برای پیغمبرش چه مقدّر کرده است! اگر اینها بد بود، خدا برای بهترین موجود، گل سرسبد عالم کائنات و حبیب خود مقّدر نمی‌کرد! پس چون اینها را برای او مقدّر کرده است، بالملازمه بدانید: آن افرادی که دنیا را برای آنها گسترش داده است و در شهوات و غفلات غوطه‌ور هستند، در نکبت و تاریکی زندگی می‌کنند.[2]

اساس زندگانی، خوردن و آشامیدن و شکم پر کردن و خوابیدن و خُرخر کردن نیست! این حیات، حیات حیوان است! انسان یک حیات دیگری براساس شرف و فضیلت دارد. انسان اگر می‌خواهد دچار گرفتاری و مصیبت بشود، اشکالی ندارد؛ و اگر می‌خواهد در راه خدا کشته بشود، چه اشکالی دارد؟! بالأخره عالم باید به خدا برگردد، یا به این‌صورت و یا به آن‌صورت. شهادت برای سیّدالشّهدا عیب نیست، فخر است! اصلاً خداوند مدالی به سینهٔ سیّدالشّهدا زده است، و این مدال را کسی نمی‌تواند تحمّل کند مگر سیّدالشّهدا! عالی‌ترین مدال را به آن حضرت داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت امام حسن داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت سجّاد داد؛ دیگران نمی‌توانند تحمّل کنند، نمی‌توانند این بار را بکشند؛ کسی می‌تواند این بار را بکشد که چشمش و گوشش و قلبش بر اسرار عالم غیب اطّلاع پیدا کرده است و ﴿لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ﴾ در سرّ و سویدای قلب او نشسته است. مگر شاهزاده علیّ‌اکبر نگفت: «ای پدر جان، ما چه باکی داریم؟! چرا غصّه می‌خوری؟!» حضرت علیّ‌اکبر عجیب است! می‌گوید: «ای پدر جان، خواب دیده‌ای که این قوم می‌روند و مرگ به دنبال اینها می‌رود؛ أ لَسنا عَلَی الحَقّ؟! "مگر ما بر حقّ نیستیم؟"» فرمود:

---

[1] *لغت‌نامه دهخدا*: «طری: تازه و تر، باطراوت.»

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۶۰.

«بله!» گفت: «پس از مرگ چه باکی داریم؟!»[1] ببینید: خیلی روشن و خیلی ساده! روز عاشورا این جوان چقدر ساده و طبیعی، بدون هیچ گرفتگی، قَلق، ناراحتی و شکایتی، و بدون هیچ امر و نهی‌ای، خیلی آرام آمد.

روایت امّ‌سلمه از رسول خدا دربارهٔ واقعهٔ کربلا

امّ‌سلمه نقل می‌کند:

پیغمبر در آن اطاق رفتند و مشغول عبادت شدند. من یک‌مرتبه دیگر پیغمبر را ندیدم؛ جای پیغمبر خالی بود! ساعتی گذشت، دیدم پیغمبر در آن اطاق آمده است و به سجده افتاده است و مشغول گریه است و گریه‌های طولانی و عجیب و غریبی می‌کند. صبر کردم تا سر از سجده برداشت، دیدم سر و صورت پیغمبر گَرد آلود است، گفتم: «یا رسول‌اللّه، کجا بودید؟» گفتند: «مشغول عبادت بودم، جبرائیل آمد برای من تهنیتی آورد و مبارک بادی گفت.» عرض کردم: «یا رسول‌اللّه! آن مبارک باد چه بود؟»

فرمودند: «جبرائیل به من گفت: "این منصب را خدا به حسینت می‌دهد، می‌خواهی برویم خوابگاه او را ببینی؟" مرا در خوابگاه حسینم آورد و در زمین کربلا پیاده شدیم و تمام آن جریانات را دیدم؛ دیدم حسین من قطعه‌قطعه روی زمین افتاده است! جبرائیل مقداری از آن خاک را برداشت و به من داد و گفت: "ای رسول خدا، هر وقت این خاک تبدیل به خون تازه شد، علامت این است که حسین را کشته‌اند!" این گرد و خاکی که بر صورت من می‌بینی، گرد و خاک همان زمین است که به صورت من نشسته است.» حضرت آن تربت را به من دادند و گفتند: «ای امّ‌سلمه، این را با خود نگهدار! و هر وقت دیدی که این تربت تبدیل به خون تازه شد، بدان که حسین مرا کشته‌اند!»

من این تربت را گرفتم و نگاه می‌داشتم. دل من تا زمانی که سیّدالشّهدا به سمت عراق حرکت کردند، دائماً در غلیان و اضطراب بود؛ چون خبری است که پیغمبر داده است، و خبرهایی که پیغمبر داده است همه درست بود، و این خبر را هم پیغمبر به من داده است. من زنی مطیع اوامر پیغمبر هستم و بسیاری از اسرار را پیغمبر به من می‌فرمود.[2]

سیّدالشّهدا خواست به‌سوی عراق حرکت کند، خدمت مادرش امّ‌سلمه در مدینه آمد. امّ‌سلمه را مادر خطاب می‌کرد. امّ‌سلمه از زوجات بزرگوار پیغمبر و محبّ اهل‌بیت و محبّ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا بود. سیّدالشّهدا و امام حسن او را خیلی دوست داشتند، و او نسبت به این بچّه‌ها خیلی ملاطفت داشت. سیّدالشّهدا در مدینه از یگانه زنی که فقط خداحافظی کردند امّ‌سلمه بود. برای خداحافظی که آمدند، یک‌مرتبه صدای شیون و نالهٔ امّ‌سلمه بلند شد: «ای حسین، کجا می‌روی؟»

ـ **«به عراق می‌خواهم بروم.»**

ـ «ای حسین، ای وای! این همان وعده‌ای است که پیغمبر به من داده است؟!»

---

[1] *الإرشاد*، ج ۲، ص ۸۲.

[2] *همان*، ص ۱۳۰.

حضرت فرمود:

بله، خداوند برای من مَصرعی قرار داده است و من باید بشتابم و خود را به آن مصرع برسانم! ای مادر، خدا تو را جزای خیر بدهد! بر این مصیبت، صبر کن! مصیبتت به اندازهٔ صبر تو است.

آقا به مکّه تشریف آوردند و چند ماهی اقامت کردند و به‌سوی کربلا حرکت کردند. خبر به امّ‌سلمه رسید که آقا به‌سوی کربلا حرکت کردند، امّ‌سلمه می‌گوید:

این چند ماهی که آقا در مکّه بودند دل من قدری آرام بود، می‌دانستم شهادت در مکّه واقع نمی‌شود؛ امّا همین‌که شنیدم از مکّه به کربلا حرکت کردند، دیگر نه شب خواب داشتم و نه روز خواب داشتم! دائماً این تربت را که در قاروره و شیشه‌ای گذاشته بودم، می‌دیدم؛ و هر وقت که می‌دیدم به همان صورت تربت است، می‌گفتم: الحمدلله، تا به‌حال سرور ما و امام ما زنده است و خون او ریخته نشده است! ولی یک وقت دیدم که آن تربت تبدیل به خون تازه شده است!

صدای شیون امّ‌سلمه بلند شد؛ همسایه‌های منزل صدای شیون او را به این اندازه نشنیده بودند! آمدند و گفتند: «ای زن رسول خدا، چه اتّفاقی افتاده است و چه مصیبتی واقع شده است؟ خدا چشمان تو را گریان نبیند!» دست زن‌ها را گرفت و در میان آن اطاق آورد و گفت: «ببینید، این همان خبری بود که پیغمبر به من داده است! به خدا قسم نور دیدهٔ پیغمبر را کشتند!»[1]

﴿وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾،[2] ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ﴾.[3]

---

[1] *الهدایة الکبریٰ*، ص ۲۰۲ ـ ۲۰٤.

[2] سوره شعراء (۲٦) آیه ۲۲۷.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۱٥٦.